



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۸ ■ ۳۰ بهمن ۱۳۹۹

نوجوانان
جامعه

۳

سواد رسانه‌ای

صحبت از نداشته‌هاست

محمد طائب
مدرس سواد رسانه‌ای



یکی از تاثیرگذارترین بخش‌های رسانه بر فرهنگ، صنعت فیلمسازی است. در فیلم مخاطب با شخصیت‌های فیلم همذات‌پنداری می‌کند و به مرور به دلیل احساس خلأ در زندگی واقعی خود، فرهنگ موجود در فیلم را به عنوان سبک زندگی خود می‌پذیرد. اینچنین فیلم‌ها سبک زندگی را به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند. دولت‌ها نیز از این رسانه پرمخاطب و با تاثیرگذاری سریع و باهزینه به نسبت اندک استفاده کرده و اهداف تغییر فرهنگ مردم خود را به سرانجام می‌رسانند.

مثلاً عمده فیلم‌ها در کره جنوبی شامل سریال‌های ملودرام خانوادگی و عاشقانه با مناظر چشم‌نواز روستایی است که در جامعه صنعتی و خشک کره که احساسات در حال از بین رفتن است، جایگاه خود را پیدا کرده و مخاطب با آن همراه شده است. از دیگر نمونه‌های قابل بحث، فیلمسازی در کشور هند است. یکی از خلأهای فرهنگی‌ای که در هند مشهود است نبود قانون صحیح و بی‌نظمی است. آنچه در فیلم‌های هندی دیده می‌شود دقیقاً چیزی خلاف واقعیت جامعه آنهاست. در فرهنگ آمریکایی ایثار و فداکاری بین مردم عادی جامعه عمومیت نداشته و طرفداری از قربانی و حمایت از آن صرفاً از طریق پلیس امکان‌پذیر است بنابراین نبود قهرمان‌های متعدد باعث می‌شود فیلم‌هایی نظیر سبک مارول که همگی قهرمان محور است، در چنین جامعه‌ای مورد استقبال قرار بگیرد. در کشور ایران نیز آنچه محور اصلی فیلمسازی تلویزیونی در چند سال اخیر قرار گرفته، فرهنگ ترویج تشکیل خانواده و فرزندآوری است. صنعتی که سعی در تغییر سبک زندگی مردم و ایجاد تمایل در آنها برای افزایش جمعیت دارد.

در انتها آنچه مورد توجه است قدرت رسانه، به خصوص صنعت فیلمسازی در به وجود آوردن احساس نیاز به تغییر در سبک زندگی و فرهنگ یک کشور است.



حسام‌الدین شمس‌نیا

قم



200 like

این که فکر می‌کنیم همیشه از تنهایی

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

فرار کرد، اشتباهه

کرونا، تنهایی و حیرت

کرونا برای من مثل یک دوره اجباری فلسفه بود؛ دوره‌ای که بدون اطلاع قبلی یا حتی یک اجازه تشریفاتی مجبورم کرد خانقاه‌نشینی کرده و مشغول شناخت خویش بشوم.

به یاد دارم سه ماه اول کرونا که آمار کشته‌ها وحشت در دل بسیاری از مردم می‌انداخت برای من دوران حیرت بود. اما حیرت از چه؟ حیرت از خود! دورانی که همچون نوزاد تازه متولد شده‌ای بودم که ناگهان بند نافش را از جامعه بریدند و من ماندم و تنهایی. کرونا برای من فرصتی بود که یک بار دیگر نشسته و صادقانه واژه من را معنادار کنم.

عقیده دارم ما آدم‌ها از یک جایی به بعد خودمان را فراموش کرده و در بند روزمرگی‌های زندگی می‌افتیم. گویی روند زندگی ما را از یک کودک کنجکاو، مشتاق یادگیری و آزادی طلب به مرد یا زنی همه چیزدان، مغرور و مطلق‌گرا تبدیل می‌کند. چارلز بوکوفسکی، شعری به نام «پرنده آبی» دارد. او در این شعر به غایت زیباییش، خود درونی انسان‌ها را به یک پرنده کوچک آبی تشبیه می‌کند؛ پرنده‌ای که در قفس وجودمان حبس است. لب کلام او این است که ما انسان‌ها جرأت نمایش این پرنده را نداشته و جز در تنهایی شب که با خویشتن خلوت می‌کنیم به خودمان اجازه آزاد کردن این پرنده را نمی‌دهیم. در نهایت امیدوارم کرونا فرصتی برای همگان باشد که به خانقاه خود پناه ببرند و با پرنده آبی‌شان رودررو شده و کم‌کم به خود اجازه آزاد کردنش (یا حداقل معرفی اش) را بدهند.

فارغ از دنیای مترو

پشت خط‌های قرمز ایستگاه ایکس ایستاده بودم.

چهره‌ای درهم و چشمانی خسته و دهانی بسته از سکوت را در میان انبوهی از جمعیت که ساعتی پیش کوچه‌های شهر را پر کرده بود در شیشه مقابلم دیدم. انگاری مترو تازه اومده بود؛ و اما من، از آن خط قرمز عبور کردم و پا در مترو گذاشتم. با دست لرزانم میله قطار را گرفتم.

آن طرف مترو شاهد سرفه‌ای در مسافت نه چندان دور، آن هم چشم در چشم بودم (ولی در اصل عطسه بود، کمی مزاح کردم). آن طرف مترو هم دستفروش‌های کم‌فروش پرفروش را دیدم. دیوارهای مترو هم که از ممنوعیت سیگار و ماسک زدن پر بود. آن سوی مترو اما کمی دورتر مردی را دیدم که صدای قدم زدن کفش‌های چرمی‌اش و بلند صحبت کردن با گوشی‌اش مرا کلافه کرده بود. این سوی مترو هم خانمی چادری و خندان را که چشمانش با روزنامه‌ای از جنس جام جم گره خورده بود، دیدم. مترو ... مملو از آدم و فشار از هر سو؛ مملو از حرف‌های سیاسی بود و گاه بحث تبعیض و گله‌ها به میان می‌آمد. یک نفر غرق در سطور کتاب بود و دیگری کنارش در خواب. یک نفر با صورتی چروکیده به عصایش خیره مانده بود و دیگری غرق در موزیک داخل هندزفری‌اش شده بود. و اما من؛ از این همه جنب و جوشی که در مترو مانند ماهی‌ای که در تنگش به این سو و آن سو می‌رود؛ غم‌های عالم را کنار زدم و در ایستگاه ناکجاآباد به آن سوی خط قرمز جهیدم.

کرونا، تنهایی و حیرت

روی دیوارهای مترو و قطارها پر از تابلوهای ماسک بزنیم و فیلم‌هایی که دارن نشون میدن که به مردم ماسک رایگان میدن و نگهبان‌هایی که دارن فاصله‌گذاری رو به مردم یاد میدن و همه با فاصله روی صندلی‌ها نشستن و متروها خلوت و همه جا تمیز و غیره و ماشا... مثل این که جناب سخن، سعدی و حافظ هم می‌دونستن قراره کرونا بیاد برارش شعر گفته بودن، قایم کرده بودن و در کل انگار تصوف و این چیزها الکی بود بلکه در قرنطینه بود خلاصه چیزهای عجیبی نشون میدن تو اون قاب تلویزیون کوچک‌شون ولی اگه بخوام چشم‌هامو بشورم و از دریچه واقعیت ببینم و این گرد و غبارهای عینک‌مو پاک کنم، یه ذره همه چیز فرق می‌کنه یه ذره‌ها زیاد نه اونم این که ماشا... توی دروازه دولت نگهبان‌ها با زور مردم رو جا میدن تو قطارها ولی خب فکر پشتشه. کرونا این وضعیت رو ببینه از ترس این که نکنه خفه بشه و بمیره تو نمیره. خدا رو شکر برچسب‌های فاصله‌گذاری یا پاک شده یا سیاه شده. فکر کنم از یادرد زیاد این فکر به ذهنم می‌رسه. اگه جا بود حداقل کیفم رو می‌داشتم روی صندلی‌های مترو که این فکرهای شوم به سرم نزنه ولی خب ماسکم رو سفت ترمی‌کنم و به امید خدا باید پیاده شوم و برم خونه. خواستم بگم اگر تو انبوه جمعیت مُردم به مامانم بگید اون روز ظرف خوشگلش رو من شکوندم و من رو ببخشه.

باشد که برم تا با حافظ صحبتی کنم شاید متن‌های من رو اون گوشه‌کنارها قایم کرد که بعدا پیدا بشه.



مبینا اسداللهی

تهران



250 like

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

حرص نخور هموطن

شاستامه خودرو سمند، مدل ۱۳۹۲ به رنگ سفید به شماره انتظامی ایران ۱۳-۹۹ل۵۳۵ شماره موتور 147H0032767 شماره شاسی NAACR1HS8DF552215 به نام زهرا احمدی بنی مفقود و فاقد اعتبار می‌باشد.

برگ سبز خودرو سواری پژو ROA، مدل ۱۳۸۸، به شماره انتظامی ایران ۳۳-۶۲۷ ن ۹۶ شماره موتور 11687042631 و شماره شاسی NAAB21AA39H025889، به نام آقای محمدرضا ریوفنیا مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

سند کمپانی سواری جک J5HFC7150BTF مدل ۱۳۹۳ رنگ سفیدروغنی شماره موتور، 4G93DDAE008202 شماره شاسی، NAKNG7244EB109598 شماره پلاک ۸۴۵ و ۴۳ ایران ۸۸ به نام سیما کیوان مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمپانی و برگ سبز خودرو سمند ال ایکس مدل ۹۲، رنگ سفید، شماره انتظامی ۱۱۹م۴۶ ایران ۱۳ شماره موتور 124k0281631، شماره شاسی NAAC91CC5DF644588 به نام شیرین رحیم‌زاده رنالی مفقود و فاقد اعتبار می‌باشد.